

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

نادر ثانی
۱۴ اکتوبر ۲۰۲۰

مرگ شجریان و مواضع فرصت طلبان

ستکهلم، سویدن، ۲۰ مهرماه [میزان] ۱۳۹۹ (۱۱ اکتوبر ۲۰۲۰)



چند روز پیش یکی از دست‌اندرکاران موسیقی سنتی ایرانی، محمدرضا شجریان درگذشت. بدیهی‌ست که مرگ هر فرد برای خانواده، آشنایان، نزدیکان و دوستان او دردآور و ناراحت‌کننده است. محمدرضا شجریان دست‌اندرکار در حیطه موسیقی بود و بسیاری از آنان که موسیقی اصیل و یا سنتی ایرانی را می‌شناسند او را "استاد" می‌خوانند. من از جمله افرادی هستم که کوچکترین آگاهی از دستگاه‌های موسیقی اصیل و یا سنتی ایرانی ندارم و از جمله افرادی هستم که این موسیقی را نمی‌پسندم. درست از این‌رو به خودم اجازه نمی‌دهم که درباره "استاد" بودن محمدرضا شجریان و یا این که ایشان "خسرو آواز" ایران بوده‌اند یا نه، نظری بدهم. اما به مثابه یک مارکسیست نه تنها به خود اجازه می‌دهم، که وظیفه خود می‌دانم که به مواضع برخی از احزاب، سازمانها، گروه‌ها و افرادی که خود را "کمونیست"، "مارکسیست" یا چپ می‌خوانند و می‌دانند و در برخورد با مرگ محمدرضا شجریان این ادعاها را زیر پا گذاشتند برخورد کنم.

مارکسیسم دانش رشد و تحول جوامع انسانیست و بیش از هر چیز به نبرد طبقات در مسیر تاریخ توجه دارد و به این که فرد در این نبرد در صف خلق و یا در صف ضدخلق قرار دارد و افکار، مواضع و حرکاتش در خدمت کدامین طبقه است. در یک تحلیل مارکسیستی زیربنا و روبنای جامعه مورد توجه قرار گرفته و درباره این دو مطالعه و بررسی می‌شود. زیربنا شامل شیوه تولید، طبقات اجتماعی و تضاد بین آنها و روبنا شامل عوامل بسیاری که حاصلی از زیربنا هستند، به عنوان نمونه فرهنگ و هنر است.

هنر و فرهنگ را می‌توان به دو شکل مورد بررسی قرار داد: هنر و فرهنگ برای هنر یا فرهنگ و هنر برای توده‌های مردمی و در خدمت آنان.

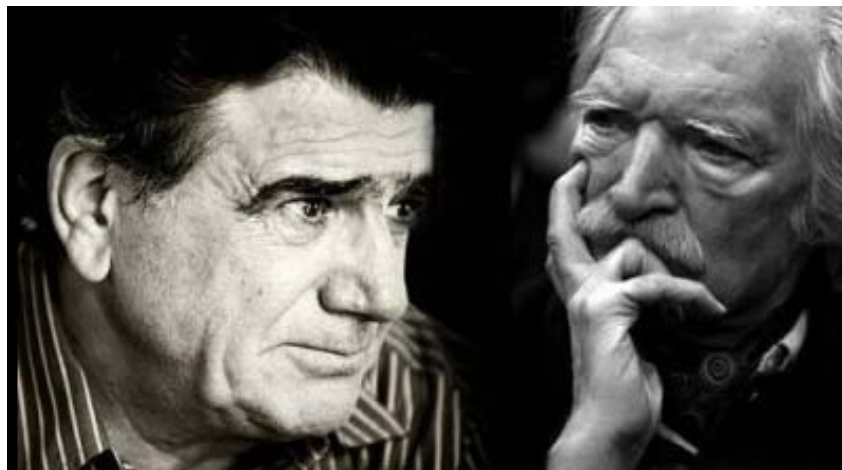
بدیهیست که هریک از ما می‌تواند شیوه‌ای از خواندن (آواز و ترانه)، سرودن (شعر)، ساختن (مجسمه)، کشیدن (نقاشی) و یا را بپسندد. و بدیهیست که در اینجا است که آنان که در مورد خواندن، سرودن، ساختن، کشیدن و یا تخصص دارند می‌توانند بگویند که کار کدامین "هنرمند" بیشتر با جلوه‌های مسلط بر آن هنر انطباق دارد تا کار "هنرمندی" دیگر. در اینجا است که هر کس می‌تواند نقاشی‌های "سالوادور دالی"، قطعه‌های "اشتوکهاوزن"، سروده‌های "مهدی سهیلی"، فیلم‌های "محسن مخملباف" و را دوست داشته باشد یا نه. درست از اینروست که می‌توان با داشتن دانش در مورد دستگاه‌های موسیقی ایرانی و یا داشتن چنین دانشی "آواز" محمدرضا شجریان، علیرضا افتخاری و یا نادر گلچین را دوست داشت و یا نداشت. در اینجا آگاهی از دستگاه‌های موسیقی سنتی ایرانی و یا صرفاً سلیقه فردی مطرح است.

اما بحثی که من در اینجا با خواننده این سطور دارم در مورد چیرگی محمدرضا شجریان در دستگاه‌های موسیقی سنتی ایرانی نیست! حرف در مورد "آواز" او نیست. حرف از چیز دیگریست. زمانی که احزاب، سازمانها، گروه‌ها و افرادی که خود را "کمونیست"، "مارکسیست" یا چپ می‌خوانند و می‌دانند از در کنار توده‌ها بودن و یا مردمی بودن محمدرضا شجریان می‌گویند و یا حتی از این هم فراتر، از مبارزه او یا تقابل وی با جمهوری اسلامی سخن می‌رانند، حرف از چیرگی او در دستگاه‌های موسیقی ایرانی و یا محبوبیت او در میان مردم نیست. صحبت از جای دادن او در جایگاهی طبقاتیست.



در نوشته‌هایی که بعد از درگذشت شجریان در فضاهای مجازی شاهد بودم برخی از موضع‌گیریهای مردمی و در کنار مردم بودن "استاد" نوشته‌اند. خوشبختانه از گذشته و موضع‌گیریهای سیاسی محمدرضا شجریان به اندازه کافی می‌دانیم و تصاویر بسیاری از همگامی او با رهبران جمهوری اسلامی در اختیار ماست. می‌دانیم که در همان اوایل دوران پس از قیام در صف آنان بود که بیانیه بیعت با "امام" یا به عبارتی بهتر خمینی جنایتکار را امضاء کرد. می‌دانیم که در اعتراض به مبارزانی که در ستهلم با بنر ضد جمهوری اسلامی به سالون کنسرت او در ستهلم رفته بودند و بر آن بودند که در زمان استراحت فریاد توده‌های تحت ستم را به شعار مبدل سازند صحنه را ترک کرد و دیگر به صحنه بازنگشت. می‌دانیم که از "ربنا"ی او که "موسیقی را غذای روح" می‌دانست برای زجر دادن به زندانیهای سیاسی استفاده می‌شد و پخش آن با صدای بلند از شگردهای معمول شکنجه روحی در زندانها بود. می‌دانیم که محمدرضا شجریان از خاتمی، موسوی، روحانی و بسیاری دیگر از "اصلاح‌طلبان" دولتی حمایت کرد. می‌دانیم که او آشکارا می‌گفت: "ما روحانیت و دین و همه چیز را قبول داریم." و در حالی که میلیونها نفر از مردم ایران فریاد اعتراض علیه جمهوری اسلامی سر می‌دادند معتقد و مدعی بود که "نظام جمهوری اسلامی" را همه پذیرفته‌اند. جملات خودش در این باره چنین است: "مثلاً در نظام جمهوری اسلامی که همه آن را پذیرفتند"

(<https://www.alef.ir/news/3990719079.html>) می‌دانیم که او در جلسه وزیر ارشاد روحانی مکار شرکت داشت. می‌دانیم که با صفار هرنندی وزیر احمدی‌نژاد جلسه‌ای خصوصی داشت و مطرح می‌کرد که "با درایت و همکاری مسؤولان دولت که اغلب نیز دلسوزانه کارها را پیگیری می‌کنند جامعه هنری ایران نیز با انگیزه مضاعف بتواند به کار ادامه دهد" (همانجا) و می‌دانیم که هیچ گاه کلامی در مورد اعدامهای وحشیانه دهه ۶۰، کشتار جمعی زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷، کشتارهای دی‌ماه [جدی] ۱۳۹۶ و آبان [عقرب] ۱۳۹۸ بر زبان نیاورد. محمدرضا شجریان هیچ گاه به سانسور در کلیت آن اعتراض نکرد، کلامی در مورد کشتار همیهنان بهائی ما بر زبان نراند و همه اینها را بخوبی می‌دانیم.



به همانگونه که در بالا گفتم من از موسیقی سنتی ایرانی خوشم نمی‌آید و چیز زیادی در مورد دستگاه‌های آن نمی‌دانم. در عوض در مورد شعر، ادبیات و فیلم آگاهی نسبی دارم. من بسیاری از شعرهای "سیاوش کسرائی" را دوست دارم و یکی از سروده‌های او (منظومه آرش کمانگیر) را از بهترین سروده‌های شعر نوین ایران می‌دانم، اما همزمان می‌دانم که چگونه با خمینی بیعت کرد و به مثابه یک توده‌ای به توده‌ها پشت کرد و مانند شجریان، بودن در کنار ضدخلق را به جای بودن در کنار توده‌ها انتخاب کرد. سروده‌ای از او در وصف خمینی جلاد پس از ملاقات برخی از اعضای کانون

نویسندگان ایران با او یکی از شاخص‌ترین نمونه‌های این خیانت است. (۱) من بسیاری از نوشته‌های محمود دولت‌آبادی را می‌پسندم و "جای خالی سلوچ" و "کلیدر" را آثاری بسیار زیبا می‌دانم، اما همزمان می‌دانم که او نیز به مثابه یک توده‌ئی به توده‌ها پشت کرد و مانند شجریان بودن در کنار ضدخلق را به جای بودن در کنار توده‌ها انتخاب کرد. در عرصه جهانی نیز همین‌گونه بوده است: جایگاه "کنت هامسون Knut Hamsun"، برنده جایزه نوبل ادبیات که با نازیستها همکاری کرد با جایگاه "فدریکو گارسیا لورکا Federico Garcia Lorca" که در کنار توده‌ها ایستاد یکی نیست. همین نگاه را می‌توان به بسیاری مانند مهدی اخوان ثالث، محسن مخملباف، ته‌مینه میلانی، ابراهیم حاتمی‌کیا، "رنی ریفتنستاهل Leni Riefenstahl" و داشت.

مارکسیسم برای ما مشخص می‌کند که مصاف خلق و ضدخلق با بهتر خواندن، بهتر سرودن و یا ساختن مشخص نمی‌شود، معیار چیز دیگر است. آیا احزاب، سازمانها، گروه‌ها و افرادی که خود را "کمونیست"، "مارکسیست" یا چپ می‌خوانند و می‌دانند و امروز مرگ محمدرضا شجریان را به توده‌های تحت‌ستم ما تسلیم می‌گویند مرگ شاهنشاه عاری از مهر، خمینی جلاد و رفسنجانی پلید را هم به خانواده‌های آنان و یا به ملت ایران تسلیم گفتند؟ ایرج سکندری و محمد پورهرمزان ترجمه‌های بسیاری از خود به جای گذاشتند، آیا آنان مرگ او را تسلیم گفتند؟ اگر نه: چرا؟ آیا باید گفت چون "مردم" از مرگ شجریان ناراحت هستند؟ اولاً، آیا این حرف در مورد توده‌های زحمتکش ما صادق است؟ تازه گیریم که مردم ناراحت هستند. آیا باید همرنگ جماعت شد؟ مگر بخشهائی از همین "مردم" برای مرگ خمینی جلاد عزا نگرفته بودند؟

براستی تفاوت هنر برای هنر و هنر برای مردم چیست؟ آیا تفاوتی بین هنرمندی که در کنار ضدخلق گام برداشته و محمدرضا شجریان که در کنار آنان جای خوش کرده بود، نیست؟ آیا نباید بین خسرو گل‌سرخ و سیاوش کسرای تفاوتی قائل شد؟ آیا محمود دولت‌آبادی و غلامحسین ساعدی در دو صف گوناگون، یکی در کنار خلق و دیگری در مقابل آن جای نگرفته‌اند؟ آیا می‌توان امثال ته‌مینه میلانی و دیگر مجیزگویان این و یا آن جناح جمهوری ضدخلقی اسلامی را "هنرمند مردمی" نامید؟ آیا احزاب، سازمانها، گروه‌ها و افرادی که خود را "کمونیست"، "مارکسیست" یا چپ می‌خوانند و می‌دانند و امروز مرگ محمدرضا شجریان را به توده‌های تحت‌ستم ما تسلیم می‌گویند "محبوب مردم" بودن را با در صف مردم بودن اشتباه نگرفته‌اند؟ اینان در آینده‌ای دور و نزدیک در عزای مرگ هنرمندان محبوبی چون ستار، گوگوش و مرتضی چه خواهند گفت؟ یا چه خواهند کرد؟



آیا واقعیت جز آن است که چنین احزاب، سازمانها، گروه‌ها و افرادی که خود را "کمونیست"، "مارکسیست" یا چپ می‌خوانند و می‌دانند و امروز عزادار مرگ محمدرضا شجریان شده‌اند، بوئی از مارکسیسم و تحلیل مارکسیستی نبرده و تنها دنباله‌رو حرکات مردم شده‌اند؟ آیا این درست همان رفتاری نیست که خائن‌ان حزب توده، حزب رنجبران و خائن‌انی چون فرخ نگهدار و مهدی فتاپور - که سازمان پُرافتخار چریک‌های فدائی خلق ایران را به پایبوس ارتجاع بردند - پیشه کردند؟ آیا با همین منطق و استدلال نبود که این خائن‌ان همانند شجریان، کسرائی، مخملباف و ... به بیعت با "امام" شان، خمینی جلال، شتافتند؟

پانوشت:

(۱) این آن سروده ننگین سیاوش کسرایست:

"دارمت پیام

ای امام

که زبان خاکیانم و رسول رنج

بر توام درود بر توام سلام

آمدی

خوش آمدی، پیش پای توست ای خجسته‌ای که خلق

می‌کند قیام

حق ما بگیر

داد ما برس

تیغ برکشیده را نکن به خیره در نیام

حالا که می‌رود سمند دولنت، بران!

حالا که تیغ دشنه تو می‌برد

بزن"

و دیدیم که آن جلال چگونه و چه کسانی را زد!